

مرد یخی | ترنج , ❁ ۲۰, ۰۱, ۲۱

[۱۴:۲۰]



#پارت ۱۲۶

#ترنج

پوفی کشیدم درسته حرفاش حرف حق بود اما من
نمیخواستم برم و اتفاقی مثل خونه عمو احمد پیش بیاد
کسی اذیت کنم و سربار کسی شم و باز مجبور به فرار
کردن بشم

واسه همین گفتم: من نمیخوام پیام مزاحم شما و
مامانتوم شم و سربار شم
درسته حق باش شماست من بچه بودم بچگی کردم
ساده بودم گول خوردم

ممکنه الانم همینجوری شم همه ی حرفاتون درسته اما
من میخوام برم سر کار رو پای خودم بایستم زحمت
بکشم

زندگیم خودم بسازم نه اینکه اینجوری باشم

_خب مگه من گفتم بیا خونه مون همینجوری بمون ما
ازت مراقبت کنیم؟؟

من اگه میگم بیا پیش مادرم برا کاره

تو کارای خونه کمکش کنه مادرم مریضه قلبش مشکل
داره تو بیا مراقبش باش داروهاش بده شبا کنارش باش

من نمیتونم بیشتر وقتا بمونم خونه کنارش تو باش من
بهت حقوق هم میدم

اینجوری هم تو به من کمک میکنی هم من به تو با یه تیر
دو نشون میزنیم

تازه اینجوری من مراقبم مادرم کنارته تو بزرگ تر میشی
درس و مدرسه توهم ادامه بده پیشرفت کنی و خودت
بسازی

قرار نیست همیشه بری خونه یکی کار کنی یا از اینکارا
اینا فقط برای شروع

منم خونه نیستم برای اینکه تو راحت باشی میرم یجا
دیگه شبا می خوابم

الان با این شرایط خوبه میخوای بیایی؟

مونده بودم چی بگم واقعا منو شرمنده کرد اون داشت
حتی از خودش برای کمک به من میزد می خواست از
خونه شون بره واسه راحتی من ولی خب من اینجوریم
راضی نبودم دلم نمیخواست زحمت شم مشکل شم واسه
همین گفتم:

من نمیخوام با امدنم شما آواره شی
از خونه تون برین من کلا وجودم برا شما دردسر میشه
نمیخوام زحمت بدم

_دختر خوب ممنونم میشم اینقدر با من تعارف تیکه پاره
نکنی

باشه من اصلا برا خواب جایی نمیرم ولی من واقعا خودم
بیشتر وقتا خارج از شهرم مادرم تنهاست بیا کمکش

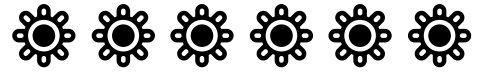
همدم و هم صحبتش شو دیگه هم خوشم نیاد بگی
زحمت زحمت فهمیدی؟

الانم گوش به حرف بزرگ ترت کن میریم وسایلت
میاریم میریم خونه ما فهمیدی؟

دیگه چیزی برای گفتن نداشتیم در جوابش واقعا حرفای
خوبی زد من که کسیو نمی شناسم جایی ندارم پس
بهتره قبول کنم واسه همین آهسته و بی صدا نشستیم که
ماشین روشن کرد و به خیابونی رفتیم که مسافر خونه
داخلش بود و....

مرد یخی | ترنج | ❁, ۲۰, ۱, ۲۲,

[۴۳:۲۰]



#ترنج

وقتی رسیدیم پیاده شدیم و به طرف مسافر خونه رفتیم
در باز کردم متینم دنبالم امد فاطمه خانم همونجا بود با
دیدن من بلند شد گفت: وای ترنج عزیزم کجا بودی تو
دلَم هزار راه رفت فکر کردم بلایی سر خودت و بچت
امده

_سلام خاله خوبین آروم باشین

خاله فاطمه امد جلوم و منو محکم بغل کرد بغلش کردم و
دستم کشیدم پشت کمرش این زن چقدر خوب و
مهربون بود با وجود اینکه منو یک روز می شناخت اما
خوبیش خیلی بود جوری رفتار می کرد که انگار منو چند
ساله میشناسه

آهسته گفتم: خاله جون ببخشین نگرانت کردم امروز یکم
کار داشتم دیر شد تا برگردم
خاله فاطمه از بغلم امد بیرون و گفت: خدا روشکر که
سالمی خدا ببخشه عزیزم

نگاهش به متین که خورد تازه یادش امد بگه: این آقا
کین ترنج جان میشناسیشون؟

مونده بودم چی بگم می ترسیدم واقعیت بگم خاله فاطمه
دیدش نسبت به من تغیر کنه فکر کنه من مشکلی دارم

یا ربط بده به شناسنامه بی اسم شوهر و بچه بی پدرم و
همینجوری فکر کنه که بقیه کردن

اینجا متین به دادم رسید و گفت: سلام خانم من پسر
خاله ترنج هستم ادم اینجا تا وسایلم بگیریم ببرمش
خونه مادرم منتظره ما نمی دونستیم ترنج آمده تهران
وگرنه نمیزاشتیم مزاحم شما شه

خاله فاطمه مثل اینکه از لحن حرف زدن
و برخورد متین خوشش امد چون باهاش گرم گرفت

رنگ چشمای منو متینم یجوری بود انگاری فامیلیم نفس
آسوده ایی کشیدم

و با قدردانی به متین که امروز برای بار دوم منو نجات داد
نگاه کردم که چشمکی زد

(هیچوقت نمیدونستم کمک متین و پشتیبانی متین تا الانه به همون دو بار ختم نشد متین حضورش تو زندگیم خیلی واجب بود متین همون کیسه که الان منو تبدیل کرده به ترنجی که الان هستم به ترنجی پخته و بزرگ به کسی

که الان استاد دانشگاهه و به بچش انگ حرومی بودن نزن و همه ی اینارو مدیونم مردیم که نامردی یکی دیگه رو برام جبران کرد الکی نیست که اسمش تو گوشیم حامی سیوه متین حامیه ۲۱سالیه که از زندگیم گذشته حتی از خودش و زندگیش برا من زد منتظر من

شد منتظر منی که یه بچه دارم منی که تمام هست و نیست زندگیم میدونست ولی بازم منو خواست نه مثل اون بیشراف که پاکیم تو دستاش هدر رفت اخرم...)

بقچم جمع کردم و از در اتاق زدم بیرون
متین بقچم ازم گرفت می خواستم پول
خاله فاطمه رو بدم که نداشت و....

مرد یخی | ترنج | ۲۰,۰۱,۲۰ ❁

[۲۰:۵۱]



#پارت ۱۲۸

#ترنج

...بقچم جمع کردم از در اتاق زدم بیرون
متین بقچم ازم گرفت می خواستم پول خاله فاطمه رو
بدم که نداشت
از من اصرار از اون انکار با مهربونی گفتم: عزیزم تو که
هیچی اینجا نموندی بخوام ازت پول بگیرم دیگه این
حرفو نزن برو خدا به همراهت

_ممنونم نمیدونم چجوری تشکر کنم ازتون خیلی بهم
کمک و لطف کردین
ایشالله هرچی از خدا خواستین بهتون بده

من کاری نکردم الهی توهم عاقب به خیر شی هر وقت
دلت خواست میتونی به منم سر بزنی خوشحال میشم
بینمت

متین و من خداحافظی آخر کردیم و از در زدیم بیرون
سوار ماشین شدیم من تو دلم اظطراب بود می ترسیدم
برخورد مادر متین مثل ننه (مادز عمو احمد و حامد باشه)

نه ترنج اینجوری فکر نکن دیدیش که چقدر خوش
برخورد و مهربون بود

هر پنج تا انگشت که قرار نیست مثل هم باشن

خوش برخورداریش واسه زمانیه که ندونه چی به چیه از
منو وضعم خبر نداشته باشه ولی وقتی بفهمه گذشتت
چی بوده یا بچه تو شکمت بدون اسم شوهر تو شناسنامه
سفیده دیدش میشه مثل ننه

و فکر میکنه که من میخوام خودم بچسبونم به پسرش
البته با کمک متین و درخواستش برای کار تو خونه شون
ممکنه الان این فکر کرده باشه

پوف کلافه ایی کشیدم خدایا من دوباره نمیخوام اتفاقی
خونه عمو احمد افتاد واسم اینجاهم بی افته کاش قبول
نکرده بودم

پوف کلافه ایی کشیدم خدایا من دوباره نمیخوام اتفاقی
خونه عمو احمد افتاد واسم اینجاهم بی افته کاش قبول
نکرده بودم

واسه همین رو به متین گفتم: الان چی میشه به مامانتون
چی می گین

مامانتون نمیگه این دختر شوهر نداره؟

خانوادش از دست داد شوهر که داره چرا نمیره پیش اون
اگه یهو شناسنامه منو خواست چی همهدچی خراب میشه
الانم دیر نشده میشه برگردیم من نمیخوام باعث دردسر
بشم یا با ترس و دروغ ادامه بدم

_نگران نباش مامان من خیلی مهربون و عاقله قرار
نیست حقیقت کامل بگیریم نمیگیم که فرار کردی بزار
همون بدونه که خانوادت از دست دادی ولی جریان اون
شوهر پستتم میگیریم مگه نمیگی صیغه محرمیت خونده
ماهم همین میگیریم
قرار بود عقدت کنه بیشراف و تو زرد از آب در میاد باشه؟؟
.....